

اشاره:

در بزرگداشت روز وحدت حوزه و دانشگاه، گفت و شنودی با حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای اورعی از فضلای حوزه علمیه و از اعضای هیأت علمی دانشگاه (گروه جامعه شناسی) داشتیم. بخشی از دستاورد محفل را در پیش رو دارید. باسپاس از ایشان و بدان امید که منظری به بحث بگشاید و یا تعاطی افکار و آراء، دیدگاهها و نقطه نظرات موافق و یا منتقد را فرا خواند.  
«نگاه حوزه»



مصاحبه

با

استاد اورعی



نگاه حوزه: ریشه های جدایی بین حوزه و دانشگاه چگونه شکل گرفت؟  
\* مسلمانان یک دوران شکوفایی داشتند که با دوران بی رونقی علم و دانش و ناشکوفایی اروپاییان مقارن بود. به تدریج در بین مسلمانان دوران افول دینی - علمی ظاهر شد و در مقابل برای اروپاییان شرایطی پدید آمد که باعث حیات، تلاش و رنساس شد. اروپاییان تجدید حیات علمی کردند و در حال رشد و بالندگی قرار گرفتند، اما مسلمانان، با این که دارای سوابق محکم و درخشان بودند، اقتصاد سالم داشتند و فرامین اسلام پرتوافقن بود، به دلایلی رو به انحطاط گذاردند.  
در تحقیقی که با همکاری وزارت ارشاد شده است، چگونگی نفوذ فرهنگی غرب از طریق اجرای برنامه های فرهنگی بررسی شده است. براساس این تحقیق، لیست عناصر فرهنگی وارداتی به ۱۸۰ صفحه بالغ می شود. این حجم وسیع واردات در زمان کوتاه و بعد از یک دوران انحطاط برای ما و دوران رشد برای آنها، یک سری آثار روانی در میان ایرانیان برجای نهاد که از جمله آنها می توان از خود باختگی، شیفتگی به غیر، خود کم بینی و حقارت نام برد. آنان عظمت را در غیر و نقصان را در خود می دیدند، نتیجه این بود که هر چه متعلق به اروپاییان بود خیر دانسته می شد و کمال تلقی می گردید، ژست آنها، شکل آنها، لباس آنها، ... حتی زیبایی شناسی ما عوض شد. در سراسر ادبیات ایران زیبایی در چشم مشکى و موی مشکى، ... است. اما از آن جا که اروپاییان دارای چشمان سبز و آبی اند، مویشان زرد است، رنگ پوستشان سفید





اسلامی، فیزیک غیر دینی و... نداریم.

دانشهای ما، یا عقلیند، که آمیخته‌ای از قیاس و استقرار است، در نهایت عقل باید داوری کند که دریافت ما از این امر ریاضی یا طبیعی صحیح است یا نه. عقل ملاک‌هایی دارد که همان قواعد منطقی هستند. مسلمان بودن، شرقی بودن و... تعلقات ملی، سیاسی، دینی... در این امر دخالت ندارد. همه می‌توانند به یک شناخت درست و مشترك در امور عالم برسند.

اگر کسی مطلبی در فلسفه ارائه دهد، بدان معنا نیست که پیروان خاصی می‌توانند آن را درک کنند. این جا استدلال‌های محکم حاکم است و شواهد تجربی و غیر تجربی می‌طلبند. سالها پس از مرگ کسی، می‌توان اندیشه‌های او را بررسی کرد.

بنابراین وحدت در دانشها نمی‌تواند مراد باشد، چنانچه در میان رشته‌های مختلف دانشگاهی وحدت نیست و تصویر آن نیز امری نادرست است.

ولی سازمانی وجود دارد به نام «دانشگاه» که عهده دار آموزش و تحقیق در علوم خاص است. از سوی دیگر حوزه علمیه نیز خود یک سازمان است و تدریس، تالیف، انتشار عقاید، باورها و احکام دین را متکفل است.

این که این دو سازمان چه اندازه با یکدیگر می‌توانند متحد شوند، مربوط می‌شود به برنامه ریزی کلان جامعه.

مردم دیندار نیاز به آموزش دین، اجرای صحیح مراسم دینی، تربیت نیرو برای ترویج دین و... دارند و این امور را حوزه باید برآورده سازد، همین مردم نیاز به تخصصهای گوناگون دارند، به بهداشت، سلامت، تولیدات گوناگون ابزارها، کارخانه‌ها و... نیاز دارند که دانشگاه باید پاسخ گو باشد.

علمی که کشور برای برنامه ریزی و سامان یابی امور نیاز دارد، مانند علم اقتصاد، جامعه شناسی و... در دانشگاه است. این که شیوه‌های بهبود رفتار در سازمان برای افزایش تولید چیست؟ برنامه ریزی در کشور چگونه باید انجام گیرد؟ تولید چگونه باشد تا معاش مردم بهبود یابد و... در دانشگاه بررسی می‌شود.

در واقع می‌توان گفت: دانشگاه به معنای خاص خود، محل آموزش عمومی است از غیر منظر شرع، علوم مربوط به معاش مردم، تدبیر امور آنها در دانشگاه تدریس می‌شود.

حوزه‌های علوم دینی، محل فراگیری باید‌ها و نیاید‌های

دانشگاهیان به فراگیری علوم حوزوی مشغول شده‌اند. بعضی از موسسات تحقیقاتی که در میان روحانیان شکل گرفته است به این امر کمک کرده است. همه این حرکتها نشانگر آن است که هر یک از این دو قشر در صدد شناخت عمیق تر از دیگری برآمده است.

بعضی روی مراسم مذهبی کارهای دانشگاهی اجرا کردند و تحقیقات روان شناسی، جامعه شناسی در آنها انجام داده‌اند. تحقیقاتی در رشته‌های اقتصاد انجام گرفته است، ظرفیت زکات در یک استان بررسی شده است و در باره چگونگی اخذ آن، آثار اجتماعی و اقتصادی آن، منابع و... اطلاعاتی جمع‌آوری و بررسی شده است.

بنابراین، مسأله وحدت بین حوزه و دانشگاه، مانند اصل خود انقلاب است، که گاه لازم بود روزهای بسیاری برای ایجاد و تحکیم آن راه پیمایی شود و اکنون در سال به چند روز خاص تقلیل یافته است و به فرض گمانهای نادرست پیش آید، روزهای بیشتر به آن اختصاص می‌یابد.

در زمان حاضر، میزان همبستگی میان دانشگاهیان و علمای دینی را باید در کم و کیف تحقیقات آنها، شمار سمینارها مقاله‌ها و کتابهای آنان جست، که همه حکایت از تعمیق وحدت دارند.

وحدت بین این دو قشر ابتدا حالت نمادی و نمایشی داشت، اما اکنون شکل‌های معین یافته است و در واقع، گرچه از نظر ظاهری کم رنگ شده است و به لحاظ کمی کاستی پذیرفته است، اما از نظر وجود اجتماعی همچنان باقی است.

**نگاه حوزه:** دنیای دانشجو و طلبه چقدر می‌تواند به هم نزدیک شود و به عبارتی ظرفیت وحدت‌پذیری چقدر است؟ آیا منظور از وحدت این است که ساختار این دو نهاد یکی شود؟  
**\* اصطلاح وحدت و اتحاد بین حوزه و دانشگاه، باید دید از چه جنبه‌ای مطرح است؟**

اگر مراد از اتحاد، اتحاد تخصصی علمی و فنی باشد، روشن است که آمیختگی بین علوم فنی، تجربی، زیستی و بین علوم دینی امری بعید به نظر می‌رسد. تخصص، دانش ویژه‌ای است که فردی در اثر ممارست طولانی با رشته‌ای از علوم آن را به دست می‌آورد.

در اول انقلاب فرهنگی، دانشجویان انجمن‌های اسلامی به راهپیمایی پرداختند و در جماران خدمت امام رسیدند. امام آن جا فرمودند که ما هندسه اسلامی و هندسه غیر اسلامی، فیزیک



تشدید می کند. باید یاد آور شد، که این گونه بحثها تمام شدنی نیست. ایده ها مطرح می شود، و مقاومت های سنت گرایانه و دین گرایانه، در مقابل آنها انجام می گیرد.

اما به طور کلی می توان گفت که اگر هیچ ایرانی و هیچ مسلمانی از این حرفها نزنند، این گونه مطالب در دنیا هست. و تا تمدن غرب و فلسفه های آن وجود داشته باشند، باورهای دین و احکام اسلام در بسیاری از موارد مورد حمله قرار می گیرد. لازم نیست ایرانی این اندیشه ها را بپذیرد و به زبان فارسی بیان شود، چه این که دست کم افراد تحصیل کرده، با زبان انگلیسی آشنایند، به کشورهای خارجی برای تحصیل می روند. استادان از ایران برای تدریس یک یا دو ترم به کشورهای خارجی دعوت می شوند. طبیعی است که حرفهای آنان را می خوانند، کتابهای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، آنان را مطالعه می کنند، با دنیای آنها و زندگیشان آشنا می شوند و از طرفی مسلمان و متدین هستند. بنابراین مشخص است که تقابل ایجاد می شود.

نگاه حوزه: در مسأله وحدت بین حوزه و دانشگاه، چه اموری عملی است و چه چیزهایی جنبه شعاری دارد؟

\* بحث وحدت یا جدایی بر اساس آرمانهای اجتماعی، برنامه ریزی اجتماعی، هدفهای سیاسی-اجتماعی و استراتژیهای سیاسی-اجتماعی است. یکی از کارهایی که به وحدت کمک می کند، مباحث اجتماعی-اقتصادی است. در محتوای دانشها بحث وحدت و اختلاف معنا ندارد، روشن است که طبیب باید طب بخواند و فقیه به فقه بپردازد. هر کدام از علوم روش ویژه خود را دارد. بحال اگر کسی فکر می کند روشها مبهم است، باید سمینارهایی برگزار شود، و هر کس روش تحقیق خود را بیان کند.

اما بحثهایی چون آرمان زندگی، آزادی، حضور مردم و... باگفت و شنودهای بیشتر، ابهام زدایی می شوند. دامنه شناخت وسیع می شود، و آن گاه دیگر با درج کلام و سخنی موج بلند نمی شود، چه این که احساس موج از باب نا آگاهی قبلی است.

ماتیا باید روی ساختار سازمانی حوزه و دانشگاه بحث را متمرکز کنیم، در ضرورت باهم بودن سخن بگوئیم، چه این که دور هم بودن ما و بیا یکدیگر حرف زدندان، دلیل باهم بودن ماست. باید بحثها در چگونگی خط مشیها در زندگی، آرمانهای اجتماعی

رفتاری داشته باشد، تنها بحث حاکم و مردم نیست، بلکه می گویند، چه کسی گفته پدر ولایت بر فرزند دارد؟ که گفته زن نسبت به شوهر فلان گونه باشد و...

بانگاهی به آثار صدر مشروطه می توان دریافت که بسیاری از این اندیشه ها در آن زمان مطرح بوده است. این امر بدان معنا نیست که صاحبان افکار این چینی در زمان ما، آن آثار را مطالعه کرده اند. اصولاً این اندیشه ها با سنتهای ما در تضاد است. در نهایت بعد از انقلاب، چون بر بعضی از سنتها که کاملاً مذهبی شناخته شده است، تأکید می شود، این مخالفتها زنده و فعال شده اند.

اگر به گذشته برگردیم، به ۲۰۰ سال قبل می رسیم که آغاز طرح و مسیح مکتوب این اندیشه ها به وسیله ایرانیان و به زبان فارسی است. در آن آغاز عده ای شیفته این اندیشه ها شدند. بعضی نقصها و عیبهای آنها را دیدند (که آثار آنها موجود است و چاپ شده) اما به تدریج درجه هایی از این اندیشه ها را نخبگان مسلمان و عالمان دینی پذیرفتند و بایمانیهای آن را بآیین سازگار کردند.

به عنوان نمونه، نائینی می گوید: «مشروطه گرچه عدل کامل نیست، ولی ظلم آن از استبداد کمتر است».

خوب این معنای خاص از مشروطه است که با مشروطه ای که در انگلستان طرح شده، مطابق نیست.

علمای بعد مانند حضرت امام، شهید مطهری، علامه طباطبایی، بانگاه دینی در این مسائل وارد شدند و به پرسشهایی که آنان طرح کرده بودند، پاسخ دادند.

مفهوم جدیدی از این پدیده ها شکل گرفت که با باورهای اسلامی و تدین سازگار بود. گفته شد که اسلام استبداد و ظلم و قبول ندارد، حکومت را فلان گونه می پذیرد، آزادی را تا این حد ارزشمند می داند.

در زمان کنونی بین متدینان و افرادی که منشأ افکارشان دین است، با انسانهایی که پایه افکارشان امور خارج از دین است، در این واژه ها: آزادی و... مقداری اشتراك لفظی به وجود آمده است، که خود بر مشکلات افزوده است.

آزادی، جزو شعارهای انقلاب اسلامی بوده است. در عین حال آزادی به معانی دیگر مطرح است، که با اسلامی بودن و استقلال، منافات دارد. تفسیرهای گوناگون از آزادی اختلافها را

و... متمرکز شود. سمیناری برگزار شود و صاحب نظران از حوزه و دانشگاه گرد هم آیند و یکی از موضوعات مانند آزادی را بررسی کنند. این که آزادی چیست؟ حدود و ثغور آن کدامند؟ آزادی به چه چیزی حاکم است و نسبت به چه چیزی محکوم است؟ ... هرکس نظر خود را بیان کند، به طرف مخالف نیز فرصت داده شود تا نظر خویش را ابراز دارد. دفعه دیگر در مورد مشارکت سیاسی، حد و حدود آن، مطلوبها و نامطلوبهای آن و... بحث کنند. اگر دامنه بحثها و سخنها چنین روندی یابد علمای حوزه و دانشگاهیان به وحدت می رسند، یا دست کم به آرمانهای یکدیگر پی می برند. و در هر حال به نقاط مشترکی دست می یابند.

**نگاه حوزه:** در سالهای بعد از انقلاب در راستای وحدت حوزه و دانشگاه، یک سری نهادهای آموزش عالی غیر متمرکز ایجاد شده است دانشگاه مفید، مدرسه عالی شهید مطهری، مدرسه عالی تربیت قضایی و مراکز آموزشی و پژوهشی دیگر، آیا چنین حرکتهایی می تواند کار ساز باشد؟

\* در بعضی از مؤسسات آموزشی-پژوهشی که روحانیان ایجاد کرده اند، علوم غربی مانند جامعه شناسی، روان شناسی، اقتصاد و... آموزش داده می شود. این اطلاعات به طلاب امکان می دهد که موضوع شناسی این رشته ها را بدانند و با اطلاعاتی که از ارزشهای دینی دارند، بتوانند تحلیلهای مناسب ارائه دهند، در برنامه ریزیها و ارائه راه حلها برای مشکلات کشور شرکت جویند. و در واقع چنین افرادی انسانهایی هستند که از هر دو دانشگاه برخوردارند.

این گونه اطلاعات مشترك بر حضور اجتماعی طلاب و همنمندی آنان می افزاید، می توانند دانشگاهیان را به خود جذب کنند، حرف دین را زیبا بیان کنند و موقعیت اجتماعی و معنوی آنان در نگاه دانش آموختگان بالا رود. از این روی می توان گفت این حرکتها به وحدت کمک می کند. اما باید توجه داشت که اختلاف فقط بر سر این دانشها نیست، بلکه عمدتاً اختلاف سر آرمانهای اجتماعی است. و در این وادی مخالف تنها روحانیان نیستند و اگر بتوانند این دو دسته با بحث و بررسی با یکدیگر کنار آیند، نیمی از راه طی شده است.

نگاه حوزه: آیا تفاوت شیوهای ارتزاق در حوزه و دانشگاه می

تواند مانع وحدت باشد؟

\* بر داشتهها در شیوه ارتزاق در حوزه و دانشگاه، تاکنون یک جنبه ای و غیر جامع بوده است.

### ۱. شیوه ارتزاق در دانشگاهها

الف. کادر اداری

در دانشگاهها (دولتی، آزاد و...) شماری به نام کارمند مشغول ارائه خدمات آموزشی و غیر آموزشی اند و حقوق می گیرند

ب. استاد و دانشجویان

محور اصلی دانشگاهها اساتید و دانشجویانند.

دانشجویان خود انواعی دارند:

- گروهی از دانشجویها بورسیه ای اند و مانند کارمندان دولت حقوق می گیرند. دوره دکترا در دانشگاههای دولتی همه دانشجویان بورسیه دولتند. ماهی ۳۰ هزار تومان دریافت می کنند. دوره فوق لیسانس تا چند سال پیش بورسیه ای بود و اکنون در دانشگاه تربیت مدرس، دانشجویان بورسیه اند.

- در دوره لیسانس، دانشجویان رشته دبیری، ماهی ۷ هزار تومان از آموزش و پرورش دریافت می کنند و تعهد دارند، پس از اتمام تحصیلات به استخدام آموزش و پرورش در آیند.

- در دوره لیسانس غیر از گرایش دبیری، حداقل نیمی از هزینه دانشجویان بر عهده دولت است، کمک هزینه تحصیلی دریافت می کنند، از غذای ارزان بهره مندند و به اکثر آنها خوابگاه داده می شود.

والیته در دانشگاه آزاد، فرد باید از شغل پدر یا از درآمد شخصی هزینه های تحصیل خود را بپردازد.

استادان در ازای درس دادن، حقوق می گیرند، و اگر در آمدشان کم باشد مانند بقیه کارمندان اعتراض می کنند خلاصه، معاششان از اموال عمومی (بیت المال) تأمین می شود.

- درآمد استادان دانشگاه آزاد، به وسیله دانشجویان تأمین می شود.

### ۲. شیوه ارتزاق در حوزه

از آن جا که روحانیان تفکیک نشده اند، با گفتن کلمه روحانی، مدرس، مرجع تقلید، امام جماعت، امام جمعه، برگزار کننده مراسم مذهبی، واعظ، طلبه به ذهن تبادر می کند و حال آن که هر کدام از اینها شغل مختص به خود را دارند و دارای اقتضات

اجتماعی و اقتصادی مختلفند.

- تعداد طلبه های حوزه علمیه قم به ۳۰ تا ۲۵ هزار نفر تخمین زده می شود که مشغول تحصیل هستند.

حقوق آنان، شهریه ای است که از حوزه علمیه دریافت می کنند (گرچه درصدی از آنان، چند روزی از سال را به تبلیغ می روند و یا از طریق پدر خود تأمین می شوند)، این حقوق مانند بورس تحصیلی است که دانشجویان دوره فوق لیسانس و دکترا دریافت می کنند.

- آنان که مجردند، در مدرسه ای اتاقی دارند و مبلغی شهریه دریافت می کنند که شبیه دانشجویان دوره لیسانس است.

شایان ذکر است که حوزه های علمیه، کادر اداری به آن معنی که در دانشگاه است، ندارند. در ابتدا، استاد بود، شاگرد و خادم مدرسه. در سالیان اخیر ممکن است دفتری برای مدیریت راننده و ماشین نویسی نیز اضافه شده باشد.

**نگاه حوزه:** آیا روحانیان از طریق دین ارتزاق می کنند

\* روشن است که روحانی و دانشجو، از طریق بیت المال، تأمین می شوند. آیا می توان گفت چون دانشجو از دولت کمک هزینه می گیرد، از خوابگاه و غذای دولتی استفاده می کند، طرفدار دولت می شود؟

در همه جای دنیا، اعتصاب، مخالفت، شلوغیها و... به خاطر عوامل گوناگون از جمله اقتضای دوره جوانی، گردهمایی در یک مکان و... توسط همسین دانشجویان خوابگاهها سامان می یابد.

گرچه استادان دانشگاههای دولتی به طور مستقیم از دانشجویان پول نمی گیرند و به روحانی روضه خوان، بابت اجرای مراسم مذهبی پول داده می شود، ولی آیا واقعا علمای اصلی و مهم دین روضه خوانانند؟ گرچه واعظان، امامهای جماعت به طور دایم با مردم رو به رویند، اما آنان که در نزد مردم معتبرند، مدرسان حوزه اند که برجستگان از آنان ممکن است در یک مقطع زمانی مرجع شوند. مقام مرجعیت معمولاً بعد از ۶۰ سال روی می دهد، یعنی زمانی که شخصیت فرد شکل گرفته است. آیا می توان گفت مرجع به خاطر این که مردم به او خمس می دهند، عقاید، تحصیلات، کتابها و اجتهاد خویش را فدا می کند؟ از طرفی استادان در دانشگاههای آزاد، مدارس غیر انتفاعی، کلاسهای خصوصی

و... از دانشجویان و دانش آموزان پول می گیرند، یک دانشور در ازای نود دقیقه تدریس چهار هزار تومان پول می گیرد. تافلان مبلغ به حساب ریخته نشود، دانشجو حق شرکت در کلاس ندارد و... آیا می توان گفت چون آنان از دانشجویان پول می گیرند، اندیشه های علمی خود را بیان نمی کنند، در امتحان مسامحه و مفاشات می کنند؟

هر دانشجویی می داند که استاد در مقابل این که سی و چهار ساعت به کلاس آمده است، هفتاد هزار تومان از آنان پول می گیرد و حال آن که حرف علمی خود را دقیق می زند، باکسی رو دروایی ندارد، امتحان دقیق می گیرد و هر کس یادداشته باشد رد می کند. ماهانه ای که روحانیان اکنون می گیرند، به دلیل یک سابقه تاریخی است که از جدایی روحانیان از دربار و حکومت و سلطه حکومتها بر «انفال» ناشی می شود.

هرگاه انفال در دست حاکم دین (مراجع و علمای دینی درجه اول و در زمان ما، ولی فقیه) باشد، اولین مورد مصرف آن بر طبق قواعد فقهی ما، که حقوق مدنی ما محسوب می شود، امور عمومی است، همان گونه که حاکم باید برای اداره جامعه به تربیت اطباء، مهندسان،... پردازد، خیابان کشتی کند و... می بایست محصولان روحانی نیز تربیت کند.

اوقافی وجود دارد، زمینی وقف مدرسه شده است، وقف بیمارستان و... وقفی نیز برای ساخت مدرسه علمیه شده است. افراد مسلمان باید حقوق مالی خود را پرداخت کنند، حقوق مالی مانند خوشی فقط برای این نیست که به طلاب داده شود، اما از آن جا که راه هزینه انفال از دست علمای دین خارج شده بود، ظالمان همه چیز را قبضه کرده بودند علمای دین ناگزیر شدند به وسیله مهم امام، دست کم، سطح زندگی را برای طلاب فراهم سازند.